

## مسئولیت وکیل بودن

وکیل دکتر رضا مقصودی

- بخاطر اشکهای مادری که غم غریب اسارت فرزندش پشت میله های زندان هر روز و شب تن رنجور و روح ظریف مادرانه اش را فشرده، آزرده و به زوال می برد. او را از کودکی که پدرش در سانحه ای کشته شد، با یتیمی و ناداری و فقر و فاقه زیر نگاه آلوده و سنگین و بظاهر ترحم آمیز اما تحقیرکننده، طماع و گرسنه مردان سرزمینش با رنج قالی بافی و کارگری در خانه غریبه ها بزرگ کرد و به تقاضای حضانت اولاد توسط اقوام دور و نزدیک پاسخ قاطع داده، در اثبات توانائی یک زن شرافتمند با بالاترین کرامت انسانی و بیشترین امکانی که در اختیار یک زن تنها در جامعه ای بیرحم وجود دارد، بزرگ کرد. فداکاری و مجاهدتی مثال زدنی که سالیان دراز به طول کشید و سوی چشم، اعصاب و تار و پود وجودش با گره زدن به تار و پود هر فرش به تحلیل و ضعف تا نمونه ای باشد برای همه کسانی که شرم مجال مستمندی به آنان نمی دهد.

- بخاطر اضطراب و دلهره و پریشان خاطری زنی تنها که همسر شریف و نجیبش در نزاعی ناخواسته برای مطالبه حقش از کارفرما، بدون قصد نتیجه و بطور ناگهانی مرتکب قتل شده، در سیستمی که یک طرف آن دادستان با نظام مجهز داسرا و مقامات و ضابطین آن و اولیاء دم با امکانات مالی بالا با گرفتن وکلای مبرز قرار دارد و در طرف مقابل متهمی با حداقل امکانات و توانائیها و اختیارات، این شرائط چون خوره روح زن تنها و بی کس را آرام و در انزوا آهسته می خورد و می تراشد.

- بخاطر محمدحسین ۱۱ ساله و خواهرش که تنها برای ۴۵ هزار تومان در شکنجه گاه هولناک پدری که قلم و ادب عاجز از بیان وصفی در شان اوست، با انواع وسائل و ابزار آنچنان مورد ضرب و جرح و زجر قرار گرفتند که اولی جان شیرین و معصومش را باخت و دومی به کما رفت.

- بخاطر دخترانی که هنوز در گوشه و کنار این سرزمین با وجود نص فقه و قانون، از کمترین حق آزادی و انتخاب همسر برخوردارند و در سنین پائین بخواست و طمع پدران و حتی اطرافیان بشکل تهاتری به تمکین و رضا تسلیم شده و یا تاوانی تا حد بذل جان و یا تحمل یک عمر مرگ تدریجی بپردازند، مظلومانی خاموش که با کمترین حس وهم آلود و ذهن بیمار صاحبان غیرت! محکوم به نیستی و مرگ بی مدعی و ولی دم و خون بهاء و صاحب حق و دادخواه شده و سالهاست که می شوند.

- بخاطر زنی که در زندان ذهن شک آلود و بیمارگونه همسرش اسیر و گرفتار است. این مرد در جای جای منزل دوربین مداربسته نصب کرده و کمترین حرکات و سکنات و رفتار زن را ضبط و ثبت و استخراج کرده و ساعتها آن تصاویر را طبق وهم و پندار آلوده اش تحلیل و استنتاج می کند. او حتی از تصویر سایه شبیحی بر دیوار ارتباط نامشروع همسرش را نتیجه

گرفته و با استخدام همه امکانات و اعمال هر تصمیمی، راه نفس را بر زن بیچاره بریده و او را دمامد و هر صبح و شام در سیاه چال مخوفی که روان بیمارش ساخته است، شکنجه گر است.

- بخاطر نگاه های معصومانه و جانگزای طفل معصومی که در آتش شقاق و قهر و اختلاف پدر و مادر می سوزد. او قدرت فهم و تحلیل موضوعات مورد نزاع را ندارد. باید در دنیای زیبای کودکانه اش با پروانه ها برقصد و در خنکای نسیم صبحگاهی با دنیای از آرزوهای قشنگ و دست یافتنی به شادی و خنده و شوق و لذت برخیزد. او نمیداند حق چیست و با کدام است. برای او هر دو به یک اندازه دوست داشتنی و مورد نیازند. اما در زیر ضربات چکش فریادها و حق خواهی ها و اعتراضات یکی و سندان فحاشی و ناسزاگوئی و ضرب و شتم و سوءرفتار دیگری در هر زمان اوست که خرد شده، می شکند و دنیای زیبای خیالاتش از قهر و خشم و کینه و انتقام برای آینده ای خطرناک انباشته می شود.

- بخاطر زنی که در مقام اثبات دلیلی بر طلاق ندارد اما در مقام ثبوت هزاران دلیل بر ناهلی و نامرادی مردش دارد که راه نفس را بر زندگی بسته و عسر و حرج را بغایت رسانده و مجموعه ای از سوء رفتار از شخصیت شکاک و وسواس گونه تا تحمیل شرائط دشوار و کلفت بار که توانی است برای زنده بودن زن، را به نمایش گذاشته و نیز خشونت و قهر در کلام و رفتار که خود ناشی از کهن دردهای فردی و جمعی محیط زیست و جامعه ای است که سختی و درشتی آفریده و نفسانیت و سودجوئی و حرص و آز و زیاده خواهی و خودخواهی و خودمحوری کاشته و نفرت و کینه و قهر و انتقام و خشم و شهوت درو کرده، اینست که زندگی با چنین شخصیت بیمار و آلوده به شک و وهم، نه با عسرت که محال می نماید. اما این زن حق طلاق ندارد! نمیتواند با بذل همه حقوق نداشته اش این علقه تحمیلی و رشته نامیمون را گسسته و باز کند. قدرت بر اثبات شرائطی که "یدرک و لا یوصف و لا یثبت غالباً" هم ندارد....

- بخاطر آه و سوز جانگداز پدری که فرزند راننده اش قربانی توطئه ای شوم شده و در بار کامیونش مواد مخدر کشف کرده اند، هیچ کس بیگناهی او را باور ندارد، همه دلائل، قرائن و شواهد موجود بر ورود اتهام دلالت دارد، برای این پدر تنها دلیل بی گناهی فرزندش دستان پینه بسته ای است که حاصل یک عمر کارگری و قناعت به کمترین نان حلال است که نمیتواند اثری جز خیر و نیکی و برکت داشته باشد. تنها اوست که بحکم قلب سلیم و علم یقینی بی دلیل و شاهد و محکمه به اجرای عدالت و بی گناهی فرزندش ایمان دارد.

- بخاطر طفل خردسال و مظلومی که در دنیای کودکانه خویش در کنار پدرش، تمام دنیا با او مهربان است. با پدر، زمین گاهواره ای است که او را در آغوش خود می خواباند! سپیده ی هر صبح با شادی و نشاط از داشتن پشتوانه ای محکم، سایه ای گسترده و امن بر گونه اش بوسه می زند. و حال.....

پدر اسیر قفس تنگ و نفس گیر زندان شده و او بی سایه مهربان پدر با بهار می میرد، همه رنگها و دلخوشیهای کودکانه او را می آزارد، دستان نوازشگر دیگران دیوان سیاه و زشت اند، نسیم هر صبح رنج های خفته را در سرش بیدار می کند.

- بخاطر عمق بی پناهی، اوج استیصال و درماندگی و انقطاع تینای مظلوم و تنها آنگاه که خود را در چنگال گرگی گرسنه که خود قربانی هزاران درد و زخم کهنه ی ناگشوده ی اجتماع است، اسیر و ناچار احساس کرد، و قصه ی غریب و درد و سوز و آه از دست دادن بنیتای هشت ماهه و ده ها و صدها نمونه از اطفال بی پناه و بی دفاع که در گوشه و کنار این سرزمین قربانی جهل و فقر آدمیان می شوند و....

- و بخاطر همه تشویش ها، استرس ها، دل نگرانی ها، اضطراب ها و بیم ها و امیدها که هر روز و شب، مردان و زنان و کودکان سرزمینم را از بیم تضییع حق یا تثبیت باطلی دمامد بر خود می لرزانند.

- بخاطر همه این رازها و نیازها، وکالت، این جوهر گرانقدر و بی بدیل را دوست دارم و بر نقشی که در برچیدن هزاران درد از این بینهایت چشمان بیمار دارد، خاشعانه بوسه می زنم.

مسئولیت وکیل بودن از این همه نامالایمت و زخمهایی که بر پیکر رنجور اجتماع می نشیند، سنگین و فراتر از دغده ی تأمین نان و گذران معاش و تنعم و رفاه و آسایش بسان دیگر اصناف است.

بگذار بدخواهان آشکار و پنهان از سر غرض و عناد با این نهاد پرقدر و قیمت دشمنی کنند، برانند، سرکوب و تحقیرش کنند، بر بال پرتوان عدالتش آتش خشم و کینه زده، توهین و تهمت و افتراء نثارش کنند، نقش بی بدیل و اثرش را انکار و قربانی کردن این حرفه را بعنوان نقشه راه دنبال کنند، بگذار آنانکه در این راه باید دستمان را بگیرند، سیلی بزنند، کسانی که باید یاریمان کنند، سد راه شوند، بگذار نقش وکیل را در دادرسی کم رنگ یا بکلی به محاق نسیان یا وادی انکار کشانده و بالمآل فلسفه و ضرورت جوهر وکالت و عناصر ذاتی آن چون استقلال را در نظر مخاطب به شبهه و تردید افکنند.

اما اگر وکیل بتواند با چنین رسالت سنگین در اجرای عدالت و این همه تنهایی در انبوه حملات بی امان دشمنان دانا و عمل برخی دوستان نادان که تسلیم را تمکین کرده و منفعلانه از تلاش و حرکت و حیات و تپش و زایش بازمانده یا از نقش اصلاحی وکالت غافل و از آن وسیله تفاخر، تکاثر و تفرعن یا تقنن و لذت و کامجویی ساخته...

آری! اگر بتواند در عصر نتوانستن و غلبه نیافتن، با استفاده از قابلیت های بی انتهای عنصر ارزنده وکالت؛ یک درد از این هزاران برچیند، خوابی آرام را به چشمان غمبار و ماتم زنده ای بخشد، فضای حزن و اندوه و گریه را در خانه ای با عطر شوق و شور و نشاط و خنده عوض کند، روزنه ای به حق و حق خواهی و عدالت محوری باز کند، اگر بتواند کاری کند که دلی دیگر نشکند، اگر بتواند زندگی ای را از رنج برهاند، یا دردی را تسکین دهد، یا سینه سرخ نزاری را دوباره به آشیانش بازگرداند، آن گاه.....

بر همه ناکامی ها غلبه کرده، زندگی اش بیهوده نخواهد بود و همچنان چون اسلاف بزرگش بر تارک افتخارات انسانی خواهد درخشید.